



Mobarezey Tabaghati (Class struggle)
18 July 2014 – Nr.19

شماره: ۱۹ ۱۸ جولای ۲۰۱۴

مبارزه طبقاتی

نشریه ای سیاسی،

تئوریک سوسیالیستی

در این شماره می خوانید:



راه نجات عراق از بحرانها و جنگها، تجزیه این کشور به سه کشور مستقل است.

ما بایست از استقلال کردستان عراق صراحتاً دفاع کنیم

بهرز ناصری صفحه ۲

مصاحبه با بهیر زیار

صفحه ۸

انقلاب جهان و سوسیالیسم در یک کشور

کاوه دادگری

صفحه ۱۱



یادداشت سیاسی

تمرکز اصلی بایست روی چه نکته ای متمرکز شود؟
در مورد پول گرفتن منصور اسانلو و تعدادی از عکس المعلها

بهرز ناصری صفحه ۱۵

راه نجات عراق از بحرانها و جنگها، تجزیه این کشور به سه کشور مستقل است.

ما بایست از استقلال کردستان عراق صراحتاً دفاع کنیم

بهروز ناصری - ۱۵ جولای ۲۰۱۴

عراق از سال ۱۹۹۱ به این سو بارها با بحرانهای سیاسی و جنگ روبرو شده است. عراق بعنوان یکی از کانونهای بحران در منطقه جولانگاه گروه های مختلف مذهبی، ناسیونالیستی و قدرت نمایی دولتهای جمهوری اسلامی، عربستان سعودی و ترکیه بعنوان کشورهای رقیب از یکسو و در معادلات بین المللی تر تقابل بین منافع سرمایه های مختلف بویژه آمریکا، انگلیس و روسیه بوده است.

در هفته های اخیر بحث حول بحران دولتی در عراق، احتمالات گوناگون در باره آینده کشور عراق و همچنین آلترناتیوهای مختلف بعنوان راه حل برون رفت از بحران فعلی، بویژه بعد از حملات و تعرضات گروه ارتجاعی داعش و تصرف چند شهر عراق بویژه شهر موصل، در صدر اخبار تقریباً همه خبرگزاریها قرار گرفته و اکثر دولتهای منطقه و احزاب چپ و راست را به واکنش و موضعگیری کشانده است.

هم اکنون عمدتاً دو آلترناتیو در مقابل عراق قرار گرفته است، اول همبستگی ملی کل عراق و تغییر نخست وزیر و دولت مالکی و تعدیل این وضعیت و فراهم نمودن یک نقطه سازش برای طرفین متخاصم و دوم تجزیه عراق به سه ایالت خودمختار شیعیان، سنیها و کردستان. در رابطه با کردستان بحث استقلال کردستان و تشکیل کشور مستقل کردستان بطور مشخص از سوی مسعود بارزانی رهبر حزب دمکرات کردستان عراق در چند هفته گذشته طرح و پروسه اجرای انتخابات در این زمینه را به مجلس کردی واگذار نموده است.

در مورد همبستگی ملی کل عراق

همبستگی ملی کل عراق مفهومی بی اعتبار و مستقیماً از سوی دولتهای انگلیس، آمریکا و جمهوری اسلامی و بنا به منافع سیاسی و اقتصادی خویش آنرا بعنوان پایگاه و نفوذ خود بر علیه سایر رقیبان مورد استفاده قرار دهند. امروزه عراق به آزمایشگاه برخ کشاندن نفوذ و نیرو بین دولتهای جمهوری اسلامی ایران و عربستان و ترکیه تبدیل شده است. همه دولتهای منطقه دستی در این آزمایشگاه دارند.

کشور عراق تاریخ چندانی ندارد. تاریخ معاصر عراق بیش از ۱۰۰ سال نیست. شهرهای اصلی عراق کنونی تا جنگ جهانی اول متعلق به امپراطوری عثمانی بوده است. با شکست امپراطوری عثمانی این منطقه به تصرف انگلیس در میآید. انگلیس برای مدتها کنترل سیاسی خود بر این کشور - که متشکل از ملیتهای مختلف بوده است - را اعمال میکند. در دوران جنگ سرد اتحاد جماهیر شوروی سابق با تسلیح دولت عراق و ایجاد ارتباط با حزب بعث در تلاش بوده تا از آن کشور بر علیه قدرت رقیب غربی اش بکار گیرد. از اواخر دهه ۱۹۹۰ به این سو این جهت تغییر مسیر میدهند. آمریکا به حکومت صدام حسین حمله کرده و آنرا سرنگون میکند. نقش آمریکا در حوادث عراق بویژه از ۱۹۹۰ به این سو، اصلی بوده است...

دولتهای عراق اکثراً مستبد و سرکوبگر بوده اند و حقوق ملیتهای کرد و عرب و ترکمن و ... را به اشکال مختلف پایمال و هر گونه اعتراضی را وحشیانه سرکوب کرده اند. در این رابطه بویژه رابطه دولت مرکزی عراق با مردم کردستان عراق حائز توجه و اهمیت است.

در شرایطی که کشورهای امپریالیستی بعد از جنگ جهانی اول عراق را ساختند، و دولتهای دست نشانده ای سرکار بوده اند که توجهی به خواست توده های زحمتکش کرد و عرب نداشته است، تا حدی که همین دولتهای مختلف حاکم در عراق با حاکم کردن استبداد و سرکوب، به بوجود آمدن و رشد نیروهای ارتجاعی مستقیماً کمک کرده اند.

بی حقوقی، جنگ، رشد ارتجاع مذهبی و بحرانهای دولتی سرنوشت کار و زندگی توده های کارگر و زحمتکش کرد و عرب را به ته دره پرتاب کرده است.

در چنین شرایطی سخن گفتن از همبستگی ملی عراق - حال از سوی هر شخصیتی باشد - عملاً در کنار استبداد قرار گرفتن است و از زاویه منافع مردم زحمتکش مردود است.

عراقی که تاریخش چنین است که بیان شد، حال از هم گسیخته است، ما چرا بایست مانعی در جهت این گسیختگی باشیم. بایست به این گسیختگی خوش آمد گفت و ملیتهای کرد و عرب را تشویق نمود که با اعتماد به نفس دولت مستقل خود را تشکیل دهند و مناسبات فی مابین منبع را زمانی تنظیم کنند که به شخصیت مستقل تبدیل شده باشند.

تجزیه عراق به سه کشور بعنوان راه حل اصلی

حال که عراق به شیعه، سنی و کردستان تقسیم شده است، تشکیل سه کشور شیعی، سنی و کردستان حلال اصلی این همه درد و رنج جنگ و ناامنی است که در عراق فعلی شاهد آن هستیم.

چرا این راه حل درست است.

استدلالات:

- دولت شیعی عراق مستقیماً وابسته به جمهوری اسلامی است و به طبع همین رژیم جنایتکار مروج فاشیسم و استبداد در منطقه است و مردمان متفاوت دیگر را بر نمی تابد. چرا بایست آنها بر مردمان دیگر حکومت کنند؟ بگذار خودشان برای خودشان باشند. همین فاشیستهای جمهوری اسلامی ایران هستند که شورش بر حق مردم سوریه را به شکست کشاندند و این قلدرها میخواهند همین نقش را در عراق هم بازی کنند. چرا؟ چون میخواهند جنگ را به درب همسایه بکشانند و به این وسیله خود را از گزند اعتراضات داخلی محفوظ کنند و ابزار لازم برای سرکوب و ادامه وضع موجود در اختیار داشته باشند.

- مردم عرب زبان سنی که در معرض سرکوب بخش شیعی قرار دارند و به حاشیه رانده شده اند، دلیلی ندارد همین انقیاد را بیشتر بپذیرند. وقتی آنان میخواهند که اقلیم مستقل خود داشته باشند، بایست این خواست آنان برسمیت شناخته شود. این حق آنان است.

- مردم کردستان عراق هم مثل بخشهای دیگر کردستان در کشورهای همجوار که تاریخ خود در مبارزه برای رفع ستم را دارند، حق خودشان است که کشور و دولت مستقل خود را دارا باشند و انقیاد قلدرمنشانه، شالارتان و فاشیسم جمهوری اسلامی و نوری مالکی را نپذیرند.

تجزیه عراق کمک میکند تا ملیتهای مختلف به شخصیتهای اجتماعی مستقل ارتقاء یابند و آنموقع تنظیم مناسبات مسالمت آمیز بین آنان از پایه مادی عینی و ملموسی برخوردار خواهد بود تا امروز که همه مناسبات بر اساس زور و قلدری پایه گذاری شده است.

تبلیغ برادر و خواهر بودن کرد و عرب و ترکمن و... و ایجاد مناسبات مسالمت آمیز توأم با احترام یکدیگر از مسیر خواست این مردمان برای استقلال از یکدیگر میگذرد و نه غیر از این. پایه های کشور عراق سست تر و بی اساس تر از آنست که رادیکالها خواستار همبستگی ملی شوند...

مخالفت جمهوری اسلامی ایران با استقلال کردستان عراق

جمهوری اسلامی ایران یک حکومت آشکارا فاشیستی، قلدرمنش و سرکوبگر است. مقامات ریز و درشت جمهوری اسلامی از امام جمعه قم تا حسین امیرعبداللهیان و مرضیه افخم سخنگوی وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران همه در یک هماهنگی کامل طرح استقلال کردستان عراق را صهیونیستی خوانده و گفته اند که جمهوری اسلامی اجازه نخواهد داد تا این طرح صهیونیستی محقق گردد. آنها حتی علیه مراجعه به آراء مردم هم هشدار داده اند.

موضعگیریهای متفاوت دو حزب بزرگ کردی در عراق

دو حزب بزرگ کردستان عراق یعنی اتحادیه میهنی و پارت دمکرات کردستان در قبال مسئله استقلال کردستان عراق از مواضع مشترکی برخوردار نیستند.

طبق گزارش خبرگزاری کردپرس، «آریز عبدالله کادر رهبری اتحادیه میهنی در گفتگو با مجله لوین پرس، پیرامون مسئله تشکیل دولت کردی در عراق گفت: موضوع استقلال کردستان از عراق و برگزاری همه پرسی برای این منظور یک نمایش، بلوف و تاکتیک سیاسی است تا خواست واقعی برای عملی کردن آن. وی تاکید کرد: مسئله تشکیل دولت کردی تنها بوسیله یک نفر و آن هم مسعود بارزانی، محقق نمیشود و در ضمن هیچ کس اجازه ندارد خود را صاحب پروژه ای به این بزرگی و تاریخی بداند بلکه باید همه در این رابطه ایفای نقش کنند...»

اما اطلاعیه رسمی اتحادیه میهنی که در آدرس کرد پرس قابل دسترسی است منطقی تر از موضع کادر رهبری آنست.

در اطلاعیه دفتر سیاسی اتحادیه میهنی آمده است که: (۱)

«... اتحادیه میهنی درباره همه پرسی، حق تعیین سرنوشت و استقلال کردستان معتقد است که نه تنها در کردستان و عراق بلکه در سطح منطقه و جهان نیز نظم نوینی در حال شکل گیری است. درهای گفتگو درباره حق تعیین سرنوشت و در این میان، استقلال کردستان برای اولین بار پس از دویست سال گشوده شده است. وضعیت کنونی نیز ارتباطی به مطالبات سیاسی مشروع ندارد، بلکه شرایط و اوضاع سیاسی تغییر کرده است. سیاستهای دولتها تحت تأثیر تغییرات قرار گرفته و منافع ابرقدرتها در گرو حل مشکلات ملتها است...»

و یا «... اتحادیه میهنی نیازی نمی بیند که عملیات روانی بر علیه خود را پاسخ دهد، زیرا اتحادیه میهنی در سال ۱۹۸۲ حق تعیین سرنوشت را به عنوان دورنمای مبارزات استقلال خواهانه خود انتخاب کرد و در سال ۱۹۹۲ مواضع خود را در این خصوص تثبیت نمود. عملیاتی که از سوی رسانه های سایه و عوامل دست جریانی خاص به راه انداخته شده است. حال چه لزومی دارد که به عملیات روانی پاسخ گوید. اتحادیه میهنی به این عملیات پاسخ نداده و نمی دهد چراکه مواضع این حزب در خصوص حق تعیین سرنوشت دلیرانه و صادقانه و به دور از ریا بوده و مایه افتخار و مباهات است...» .

موضعگیریهای انتقادی در قبال مسعود بارزانی و پارتی دمکرات کردستان که مسئله استقلال کردستان در چند هفته اخیر مستقیماً از سوی ایشان طرح شده است، لازم و ضروری است. زیرا احزاب ناسیونالیست کردستانی در کشورهای ایران و عراق تاریخاً رفع ستم ملی را با شرکت آنان در قدرت سیاسی عوضی گرفته اند.

موضع بینابینی رهبری حزب کمونیست ایران

موضع رهبری حزب کمونیست ایران را میتوان در مقاله رفیق هلمت احمدیان بنام «ملزومات استقلال کردستان عراق» یافت. (۲) رفیق ما از یک سو از حق تعیین سرنوشت میگوید و از سوی دیگر با عمده کردن موانع، مسئله استقلال کردستان عراق را غیر عملی ارزیابی مینماید و با آن به مخالفت می پردازد.

رفیق هلمت می نویسد :

"... همانگونه که همواره اعلام کرده ایم ما طرفدار "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" بوده و هستیم، به این معنا که ما آزادی ملل را تا حد جدایی کامل برسمیت می شناسیم! بر این اساس استقلال یک ملت از ساختار کشوری، اگر در راستای تامین منافع مردم محروم و زحمتکش باشد و راهکاری برای تخفیف تبعیضات ملی باشد، اگر تخصصات و تضادهایی که قدرتهای سرمایه داری با تشدید اختلافات ملی و مذهبی بر مردم تحمیل کرده اند کم کند، شایسته هرگونه پشتیبانی از طرف کمونیستهاست..."

اینکه ما همواره طرفدار حق ملل در تعیین سرنوشت خویش بوده و هستیم درست است. اما مشکلات نظریه رفیق هلمت از کلمات "تا حد" شروع میشود. سنتا، که همین در برنامه هم منعکس شده است که ما از حق ملل در تعیین سرنوشت تا سر حد جدایی دفاع میکنیم.

بحث من اینست که این "تا سر حد" زائد و نادرست است. زیرا این "تا سر حد" راه را برای بیراهه رفتنهای زیادی باز میکند. کما اینکه امروز در رابطه با مورد کردستان عراق باز کرده است. اینکه رفقای رهبری حزب از سویی از حق ملل در تعیین سرنوشت خویش دفاع میکنند و از سوی دیگر مخالف استقلال کردستان عراق هستند و وظیفه خود را خنثی کردن عوامفریبی و ریاکاری میدانند، با منافع مردم کردستان و کارگران و زحمتکشان عراق در تناقض است.

استقلال کردستان به نفع مردم زحمتکش کرد و عرب و کارگران است. همچنانکه در ابتدای این نوشته اشاره کردم تاریخی که عراق بر اساس آن بنا شده است، نتیجه تعویضات و غنایم جنگی بعد از جنگ جهانی اول و شکست دولت عثمانی در آن جنگ بوده است.، که ابتدا انگلیس و بعدها آمریکا در سرنوشت این کشور نقش داشته اند.

مخالفت رفیق هلمت با استقلال کردستان عراق در نتیجه عمده کردن موانع و مشکلات است، مثلاً اینکه آمریکا و جمهوری اسلامی مخالف این استقلال هستند و در نتیجه حتماً گروه ها را به جان هم می اندازند که مانع استقلال شوند، یا مثلاً اینکه اگر کردستان عراق مستقل شد با کدام بنیه اقتصادی میخواد متکی باشد؟ و از این استدلالات.

تمام استدلالاتی که رفیق هلمت احمدیان به آنها متوسل شده است، قابل بحث اند. خوانندگان میتوانند برای سهولت بحث به مقاله ی رفیق مراجعه کنند و تحلیل ایشان را بخوانند.

استقلال کردستان عراق تاثیر مثبتی روی مردم عرب و کارگران خواهد داشت. مردم کرد و عرب را از نظر اجتماعی و سیاسی و اقتصادی به شخصیتهای مستقل و قابل احترام ارتقاء میدهند. در چنان شرایطی است که مردم بهتر میتوانند در باره مناسبات مسالمت آمیز و آینده شان فکر و تصمیم بگیرند و نه حالا که زیر تیغ دیکتاتوری جمهوری اسلامی نوری مالکی بسر میبرند.

یا رفیق هلمت می نویسد:

"... در اقلیم کردستان اکنون "رفراندم" به عنوان راهکاری برای رسیدن به این مسئله مطرح است. مراجعه به آراء مردم بدون تردید یکی از اهرمهای تحقق خواسته و مطالبات مردم است. رفراندم همچنین از بعد حقوقی می تواند پاسخی به این خواست مشخص باشد! اما نتیجه این رفراندم هنوز به معنای استقلال نیست! مشخص است که بدون هیچ رفراندمی هم، این تمایل مردم کردستان است، چرا آنها هیچ دل خوشی از حکومت مرکزی ندارند. اما استقلال فراتر از میل و آرزو است و یک مسئله عملی است و یک مسئله عملی بدون فراهم آوردن ملزوماتش هنوز تا تحقق خیلی راه دارد و این راهی بجز بررسی موانع تحقق این مسئله ندارد..."

تناقض نهفته در این پاراگراف رفیق هلمت اینست که موافق رفرا ندیم هست، زیرا نمیتواند مخالف مراجعه به مردم باشد. اما از سویی دیگر با "اگر و اما" نمیخواهد به رفرا ندیم متوسل شود و آراء مردم کردستان را بداند. رفیق هلمت میدانند که انجام رفرا ندیم یک مبنای حقوقی نیرومند برای برداشتن گامهای عملی در جهت استقلال است. در مخالفت کردن با این گام عملی است که رفیق هلمت می نویسند که "اما استقلال فراتر از میل و آرزوست و یک مسئله عملی است..."

...

استفاده از تقابل بین سرمایه های مختلف

در رابطه با مسئله استقلال کردستان عراق نیروها و دولتهایی موافقت یا چراغ سبز نشان داده اند و دولتهایی هم شدیداً مخالفت کرده اند تا حدی که حکم صادر کرده اند که نمیگذارند حتی رفرا ندیم هم برگزار شود. در این رابطه مراجعه کنید به تمام موضعگیریهای جمهوری اسلامی.

در کشورهای منطقه تا کنون اسرائیل صریحاً از استقلال کردستان دفاع کرده و ترکیه هم چراغ سبزی برای رهبران کرد در کردستان عراق فرستاده است.

این دولتهایی که موافق و مخالف استقلال کردستان عراق هستند، طبیعی است که از سر انساندوستی آنها نیست که موافق یا مخالف هستند. همه آنان بر اساس منافع اقتصادی و سیاسی خود نسبت به این موضوع موضعگیری کرده و جایگاه خود را تعیین میکنند.

اسرائیل بعنوان دولت سرکوبگر ملت فلسطین از استقلال کردستان دفاع میکند تا با شکست دادن دایره جمهوری اسلامی در ایران و عراق و لبنان و فلسطین، حفاظت خود را بیشتر ضمانت کند. عراق تجزیه شده را به نفع خود میدانند و طبیعی است که جمهوری اسلامی یکی از مهره های منطقه ای خود را از دست میدهد.

ترکیه چراغ سبز دغکارانه اش بخاطر نفت و سایر سرمایه گذاریها و مصالح اقتصادی خود در رابطه با کردستان عراق است که مثل متحد حزب پارت دمکرات کردستان عراق ظاهر شود. برخوردهای همین ترکیه را با حزب پ.ک.ک و سایر احزاب و جنبشهای کارگری را می بینیم.

جمهوری اسلامی هم که خیلی قلدرمنشانه مخالف استقلال و مراجعه به آراء عمومی مردم است اهداف و سیاستهایش روشن تر از آنست که آنرا تکرار کنم.

در کردستان عراق هم دو حزب اصلی کردها، مواضع یکسانی اتخاذ نکرده اند.

موضعگیریهای دولتها و نیروهای بورژوازی مختلف تبلوری از تصادم منافع سرمایه های مختلف است. ایران، ترکیه، عربستان سعودی، اسرائیل، آمریکا و روسیه هرکدام تقابلات و تصادمهای منافع دارند که در شرایط مختلفی گاهی در تقابل آشکار علیه یکدیگر قرار میگیرند و گاهی هم همسو با هم.

هم سویی و ناهمسویی سرمایه ها و تقابلات آنها با هم یکی از مباحثات مهم دنیای چند قطبی امروز سرمایه داری است. در شرایطی مثل عراق امروز که دولتهای مختلف با مصالح متفاوت و متضاد درگیر در عراق هستند، شرایطی بوجود آمده که دولت مرکزی را بی قدرت و بی اختیار نموده است. دولتهای مدافع نوری مالکی آنقدر سفت و محکم از نوری مالکی دفاع میکنند که خود نوری مالکی از خودش آنقدر دفاع نمیکند.

شرایط موجود در عراق، یعنی تصادم نیروهای سرمایه، وضعیتی بوجود آورده که منافع مردم زحمتکش و کردستان ایجاب میکند که از این شکافها استفاده کرد و مراجعه به آراء عمومی مردم کرد و سپس استقلال کردستان را عملی ساخت.

وظیفہ کمونیستی، ما جیست؟

وظیفه کمونیستی ما در شرایط امروز کردستان عراق اینست که با شناخت از این وضعیت، بر اساس سیاست درست حق ملل در تعیین سرنوشت خویش، بدون بهانه و اما و اگر، از استقلال کردستان عراق دفاع کنیم.

جنبش کمونیستی ایران و کومه‌له بایست در مقابل قلد‌رمنشی‌های جمهوری اسلامی موضع قاطعی اتخاذ کرده و خطاب به مردم ایران بگویند که جمهوری اسلامی ایران حق دخالت و به خاک و خون کشیدن ملل دیگر را ندارد و با اعتراضات علیه قلد‌رمنشی‌ها و کشتاری که این رژیم خارج از مرزهای ایران مرتکب می‌شود، آنرا در جای خود بنشانند.

اگر جمهوری اسلامی ایران خواست به کردستان عراق تعرض نظامی کند یا انواع توطئه های دیگر بچیند، مردم کردستان ایران بایست به خیابانها بپردازند و مانع تحقق برنامه های شوم جمهوری اسلامی شوند.

دفاع از استقلال کردستان عراق، بر پایه سیاست سوسیالیستی حق ملل در تعیین سرنوشت خویش استوار است که بر کل منطقه تأثیرات مثبت خود را خواهد گذاشت. سیاست برجسته کردن موانع تا آن حد که با رفراندوم و استقلال مخالفت کرد، نقض غرض است.

(۱) آدرس اطلاعیه دفتر سیاسی اتحادیه میهنی:

[.۹% .۹% .۹% .۹% .۹% .۹% .۹A% .#Title=%۶۶۳۸ .http://kurdpress.com/Fa/NSite/FullStory/News/?Id=](#)
[ا%D۷%Aا%D۲ .Cا%DBا%و۹%D۳Bا%D۱%Bا%D۲ .%۹%Bا%D۶Bا%Dاا%۹%Dا%و۹%D .۹%](#)
[Cا%DBا%۶۹%Dا۷%۹C%Dا%DBا%و۹%D۲ .%۹وCا%DBا%AFا%DBا%D۷%Aا%ADا%AAا%D](#)
[ا%ا%۹%Dاا%۹%ADا%AAا%Dا%D۲ .%و%Bا%Dاا%۹%Dو%Bا%AEا%Dا%D۲ .%۱%Bا%AFا%Dا%D۲ .](#)
[.۹% .۹% .۹% .۹% .۹% .۹% .۹A% .%ا%۲%۹%D۷%Aا%D۱%Bا%D۹Bا%D۲ .%AAا%ا%D۷%Aا%D](#)

۲) مقاله هلمت احمدیان: "ملزومات استقلال کردستان عراق" مندرج در سایت حکا

<http://www.cpiran.org/matalebresideh/page>



مصاحبه مبارزه طبقاتی با رفیق بصیر زیار

مبارزه طبقاتی: اخیرا انتخابات ریاست جمهوری در افغانستان روی داد که عمدتا به میدان رقابت بین عبدالله عبدالله و اشرف غنی احمدزی تبدیل شد که تاکنون مسئله انتخابات به نتیجه نهایی نرسیده است. علیرغم اینکه ما به کاندیداهای ریاست جمهوری افغانستان توهم نداریم ولی با این حال تفاوت این دو

کاندید در چیست؟ پلاتفرم اصلی انتخابات این دو کاندید برای پیروزی چیست؟ چه وعده های داده اند؟ و کدامیک از این کاندیداها از امکان متعارف کردن شرایط سیاسی، اقتصادی و اجتماعی افغانستان در همین چهارچوب بورژوازی برخوردارند؟

بصیر زیار: برنامه و پلاتفرم هر دو نامزد ریاست جمهوری بطور کلی باهم مشابه است و حول سه مسئله اصلی دور میزنند. هر دو خواهان تامین امنیت، رشد اقتصادی و حکومتداری خوب هستند. برنامه و پلاتفرم این دو نامزد بیشتر به شعار شباهت دارد تا یک برنامه عملی. در کنار شباهت برنامه ای، تفاوت های جدی عمدتا در زمینه برنامه های سیاسی و اجتماعی این دو نامزد را از هم متمایز میسازد. اشرف غنی یک تکنوکرات است که سالهای زیادی را در غرب سپری نموده است در حالیکه عبدالله عمدتا از مجاهدین و مشخصا از "اتحاد شمال" نمایندگی مینماید و از همینرو رویکرد عملی آنها در نکات اساسی برنامه ای آنها در بالا اشاره شد، نمیتواند یکسان باشد. بطور مثال، اشرف غنی میخواهد بیشتر از در مذاکره و تفاهم با طالبان وارد گردد و عبدالله برعکس تمایل نظامی دارد. یکی از مطالبات دیگر عبدالله، اگر با قدرت رسیدنش دستخوش تغییر نگردد، تغییر نظام سیاسی از شکل ریاستی و مرکزگرایی به نظام فدرالی است. تفاوت دیگر این دو نامزد که در میدیای رسمی افغانستان کمتر به آن پرداخته میشود، تعلقات اتنیکی آنهاست. عبدالله عمدتا از حمایت تاجیکها و اشرف غنی در مقابل حمایت پشتونها را با خود دارد و مسئله اتنیکی هنوز یکی از مسائل و عامل مهم در تحولات سیاسی و شکل گیری ساختار قدرت در افغانستان می باشد و بنابراین پیروزی هریک میتواند بر وزنه سیاسی گروه های اتنیکی تأثیر بگذارد.

شواهد حاکی از این است که اشرف غنی در مقایسه با عبدالله در ایجاد شرایط متعارف میتواند نقش بیشتری ایفا نماید. پشتون تباری اشرف غنی احمدزی میتواند از نفوذ اجتماعی بیشتر طالبان در میان قبائل پشتون در افغانستان جلوگیری نماید. یکی از عوامل مهم رشد و نفوذ اجتماعی طالبان در میان پشتونها در دهه نود، قرار گرفتن برهان الدین ربانی، رئیس جمهوری تاجیک تبار در راس قدرت بود و با قدرت رسیدن عبدالله این مسئله بنحوی بار دیگر تکرار خواهد شد. اشرف غنی با زندگی و کار در غرب و بانک جهانی از حمایت و هماهنگی بیشتر با آمریکا و کشورهای ناتو بهره مند است و این مسئله شانس او را در پیاده نمودن برنامه های اقتصادی بالا می برد.

مبارزه طبقاتی: آینده نیروی ارتجاعی طالبان، توان و میزان تأثیر گذاری این نیروی ارتجاعی در آینده افغانستان را چگونه می بینید؟

بصیر زیار: طالبان دیگر آن نیروی جدی در صحنه سیاسی افغانستان نیست که بتواند مانند دهه نود بر اوضاع مسلط گردند. طالبان توانائی اش در ممانعت از برگذاری انتخابات ریاست جمهوری و شوراهای ولایتی (استانی) نشان داد و معلوم شد که این نیروی ارتجاعی پایگاه های اجتماعی خود را از دست داده و دارد به یک گروه حاشیه ای تبدیل میگردد. اگر اوضاع افغانستان در طی چند سال اخیر دنبال کرده باشید حتما اطلاع دارید که در چند مناطق افغانستان از جمله استانهای غزنی، لوگر و قندهار که قبلا از مناطق نفوذ طالبان بود، این گروه با قیام مسلحانه مردم روبرو گردید. مردم خواهان داشتن مدارس و بیمارستان و دیگر

امکانات یک زندگی امروزی اند که طالبان مردم تحت حاکمیت خود را ازین امکانات محروم ساخته اند. طالبان برعکس دهه ای نود یک نیروی یکدست و متحد نیستند و طالبان به جناحهای با گرایشات متفاوت تقسیم گردیده اند و تضاد میان بعضی جناحها در حدی تشدید یافته است که دست به ترور همدیگر میزنند. کشتار و زندانی شدن سران و مسئولین جناح "میانه رو" آنها در افغانستان و پاکستان در سالهای اخیر دال برین مدعاست.

اما این بمعنی این نیست که خطر طالبان از میان رفته است. اگر اوضاع سیاسی کشور دچار بحران نگردد و دولت فراگیر از همه اقوام و اقشار با وجود کاستیهای معین به حیات خود ادامه دهد، طالبان قطعاً سیر اضمحلال و نابودی خود را خواهد پیمود. اگر بحرانی پیش بیاید و جامعه چند ملیتی افغانستان باز هم مانند دهه نود به تفرقه ای قومی و جنگ داخلی گرفتار گردد که با بن بست انتخابی موجود میان عبدالله و اشرف غنی، میتواند زمینه ساز بمیان آمدن چنین بحران باشد، شرایط برای رشد و پیشروی طالبان فراهم میگردد. خلاصه طالبان در یک شرایط بحرانی که مسئله قومیت بمثابه آخرین پناهگاه و راه حل سیاسی پا به میدان میگذارد و احزاب سیاسی نیز اعتبار و وجهه خود را از دست میدهد، میتواند بار دیگر سر بلند کنند و قدرت تعرضی و ویرانگری خود را بازیابد.

مبارزه طبقاتی: وضعیت کار و معیشت توده های کارگر افغانستان چگونه است؟

بصیر زیار: طبقه کارگر افغانستان بطور کلی در وضعیت نا مناسب و ضعیف قرار دارد. مهمترین ضعف یا پاشنه آشیل طبقه کارگر افغانستان درصد بالای بیکاری است که بنا بر ارزیابیهای تخمینی میزان بیکاری به ۴۰ درصد میرسد. برای کارگر افغانستانی خود اشتغال مسئله اصلی است و مسائل دیگر در مبارزه طبقاتی نظیر بهبود شرایط کار، کاهش روزکار و ارتقای دستمزد، در رده های پائین قرار می گیرد. با اینکه کارگران از حق اعتصاب و تشکل یابی قانوناً برخوردارند اما در عمل بخش اعظم طبقه کارگر غیرمتشکل اند. این وضعیت دست کارفرمایان را در تحمیل شرایط نامناسب محیط کار و دستمزد ناچیزی باز نگه داشته است.

ناامنی و سایه جنگ بر وضعیت طبقه کارگر و مطالبات آنها تأثیرات منفی بجا نهاده است. شرایط جنگی اگر از یکسو زمینه اشتغال را کاهش داده است و نیرویهای انسانی را بسمت ماشین جنگی سوق میدهد و از سوئی دیگر سطح مطالبات را نیز نازل نگه داشته است. ناگفته نماند که تلفات جانی کارگران ساختمانی بویژه کارگران راه سازی در اثر حملات جنایتکارانه طالبان رقم قابل توجه را میسازد و کارگران راه و معدن دایماً در معرض خطر تروریستی قرار دارند.

ساختار قومی و سیاستهای انتیک محوری سیاستمداران، کارگران را نیز تحت تأثیر قرار داده است. بخشی قابل توجه کارگران افغانستان قبل ازینکه هویت طبقاتی داشته باشند هویت انتیکی و مذهبی دارند. هویت قومی و مذهبی کارگران در پروسه جنگ و دست بالا پیدا کردن احزاب اسلامی و قومی پررنگتر گردیده است. خلاصه شرایط جنگی، حضور نیروهای امپریالیستی، اقتصاد درهم و برهم جامعه در کنار ضعف سازمانهای چپ و سوسیالیستی و قدرت احزاب اسلامی و قومی، طبقه کارگر افغانستان را با وجود کمیت وسیع به یک طبقه حاشیه ای و طبقه در خود تبدیل نموده است.

مبارزه طبقاتی: وضعیت نیروهای چپ و سوسیالیست در افغانستان هم اکنون چگونه است؟

بصیر زیار: چپ در افغانستان یک جریان حاشیه ای است و در آشفتگی فکری و پراکندگی سازمانی بسر می برد. چپ سنتی یا بشکل افراد و محافل اند که موضوع فعالیت شان به مطالبات دموکراتیک و جامعه مدنی خلاصه میشود و در تلاشند تا با گذشته چپ بودن خود کاملاً وداع نمایند. یا سازمانهایی کوچکنند که رو به جامعه دموکرات هستند و در مناسبات سازمانی به سکتهای مذهبی شباهت دارند. مناسبات سکتی به این معنی که هر فرد تا زمانی که عضویت این گروه ها را داشته باشد و از دساتیر

مسئولین بی چون و چرا اطاعت نمایند، بهترین فرد و شایسته‌ترین عضو گروه است و اگر برعکس به سیاست و سبک کار سازمانی برخورد انتقادی نمایند، نه فقط جایی در سازمان ندارد، که به مفلوک‌ترین فرد یک شبه تبدیل میگردد. در یک چنین سازمانها، خود سازمان حفظ و بقای آن به هدف اصلی تبدیل میگردد و بیشترین وقت و انرژی مسئولین به مبارزه درونی سازمانی صرف میگردد.

محافل و گروه‌های جدید از چپ نیز در حال شکل‌گیری است اما از آنجائیکه افکار لیبرالیستی و انتی‌کی بر روشنفکران و اقشار تحصیلکرده چیره‌گی یافته است، برخی ازین محافل چپ متأثر ازین جو فکری اند. بطور کلی چپ افغانستان پس از یک شکست سنگین از درس‌گیری لازم و درست عاجز ماند و سرانجام تعداد زیادی از فعالین آن در پی بدست آوردن هویت جدیدی شده اند. در بسیاری از احزاب ناسیونالیست و دموکرات کادرهای سابق چپ حضور دارند. اینرا همه میدانیم که چپ سنتی افغانستان مانند بسیاری از کشورهای باصطلاح "جهان سومی" متشکل از تحصیلکردگان ترقیخواه، ناسیونالیست و دموکرات بودند و با موجودیت رژیمهای نیرومند سوسیالیستی آن دوره مانند روسیه و چین، پرچم و هویت چپ و مارکسیستی میتوانست در راستای اهداف آنها قرار گیرد. با فروپاشی بلوک شرق و تغییرات در چین، دوران این چپ در کشورهای جهان سوم به سر آمده و این چپ دارد به یک پدیده تاریخی تبدیل میگردد. خلاصه چپ دیروزی در حال از میان رفتن است و نسل جدیدی از مبارزین چپ و سوسیالیست در وجود محافل و افراد پراکنده خلاصه میشود. روشن است که تشدید فاصله طبقاتی و مبارزه طبقاتی زمینه‌های مادی نیروی جدید سوسیالیستی را فراهم میسازد اما فراموش نکنیم که وضعیت چپ و سوسیالیست در سطح جهان و منطقه میتواند انرژی و حیات تازه در چپ افغانستان بدمد.

Mobarezeye Tabaghati

۲۰۱۴ July ۱۸ - ۱۹Nr.

Director: Behrooz Naseri

Edit & layout: Shorsh Abbasi

m.tabaghati.avis@gmail.com

bnaseri@hotmail.com

مبارزه طبقاتی

شماره ۱۹ - ۱۸ جولای ۲۰۱۴

مسئول نشریه: بهروز ناصری

تصحیح و صفحه آرایی: شورش عباسی

m.tabaghati.avis@gmail.com

bnaseri@hotmail.com

انقلاب جهانی و سوسیالیسم در یک کشور

کاوه دادگری / ۱۱ ژوئن ۲۰۱۴

سابقه ی تاریخی بحث در جنبش کمونیستی بین الملل و در ایران

مفهوم و منظور دو دیدگاه در شروع مباحثات

مبارزه ی اینولوژیک امروز بر سر چیست؟

پرولتاریا و انقلاب جهانی طبقه ی کارگر جهانی نزد مارکس

وظایف تاکتیکی کمونیستها در هر لحظه ی تاریخی مشخص

مباحث مطرحه حول انقلاب سوسیالیستی در یک کشور و انقلاب جهانی کارگری و یا تعبیر و عنوانهایی شبیه اینها، مستلزم روشنگری و تدقیق موضوعات و مضامینی است که هریک از مدعیان منظور داشته اند. مهم تر این که روش ورود به بحث و شرایط تاریخی ای که این جدالهای نظری و سیاسی در آن صورت گرفت و استنتاج عملی و واقعی آنان را بایستی دقیقاً و مستقلاً مورد توجه و دقت نظر قرار داد.

هم چنین لازم است مقدمتاً برای ما روشن باشد که بر اساس آن چه مارکس در این باره هرچند بسیار مختصر و فشرده اما بسیار دقیق و راهگشا، بیان داشته و مطالبی را که مارکسیستها در تبیین و توجیه بحث مارکس، بیان کرده اند، منظور از سوسیالیسم، انقلاب سوسیالیستی، حکومت کارگری، دیکتاتوری پرولتاریا و کمونیسم چیست؟

امروزه با جهانی شدن غلبه تولید و مبادله کالایی و از میان رفتن قطعی اشکال تولید پیشا سرمایه داری و ظهور و حاکمیت انواع دولتهای بورژوایی از یک سو و در تناسب با آن، شکل گیری و رشد کمی و کیفی توده های کارگر و زحمتکش و غلبه کار مزدی بر اکثریت غالب مردم جهان از سوی دیگر، انقلاب سوسیالیستی عملاً مهمترین و اصلیتترین آلترناتیو و چشم انداز تغییر دهنده و تحول ساز در جهان ناپایدار و بحران زده و نابسمان می باشد. به این ترتیب الزاماً سوسیالیسم و پیشروی جنبش کارگری و دستیازی به ایجاد حکومت کارگری در هر کشوری امکان وقوع دارد. این امر منطقاً مشروط به شرایط عینی و ذهنی معینی است که برای سوسیالیستها در حال حاضر تا اندازه هایی که آنان را به ایجاد تدارک و آمادگی و تبدیل این شعار از یک هدف آرمانی و دور دست به یک هدف بلاواسطه و استراتژیک مصمم ساخته است، بایستی مورد بحث و تشریح و دقت نظر قرار گیرد و پیگیرانه تا آن جایی که به امر پیش روی سوسیالیسم در میان طبقه مربوط می گردد از تشریح نظرات خود و جوانب مختلف مقوله فروگذار نگردند.

دیکتاتوری پرولتاریا که امروزه در نزد کمونیستهای ایران عمدتاً به نام و عنوان حکومت کارگری موسوم است، از لحاظ شکلگیری، انکشاف و پایه گذاری آن، می توان اذعان کرد که به صورتهای و در تحت موقعیتهای و امکانات متفاوت و گوناگونی احتمال بروز و پیدایی دارد و در تناسب با شرایط و میزان آمادگی و تشکل طبقه کارگر هر کشور جداگانه ای و در ربط با پیش گزاره های واقعی و محقق شده آن، امکان وقوع می یابد.

انقلاب سوسیالیستی به عنوان یک انقلاب سیاسی با سرنوشتی بورژوازی از اریکه قدرت، و تاسیس حکومت کارگری پدیدار می گردد. حکومت پرولتاریا بر پایه مداخله گری و اعمال اراده ی اکثریت بخشهای طبقه و تامین هژمونی بر سایر جنبشهای همزمان و درگیر در صحنه ی انقلاب و مبارزه، پیروز می شود و در حین پیش روی انقلاب تا آن جایی که در ظرفیت و توان جنبش است ابزارها و ملزومات ستمگری بورژوازی و گروه بندیهای ارتجاعی و ضد انقلابی وابسته به این طبقه را جارو کرده و آنها را با سازمان دهی و تشکل ویژه انقلابی جایگزین می سازد. دستگاه بوروکراسی، ابزارهای مستقیم سرکوبگری و امنیتی و پلیسی جابرانه را نابود و امکان بازسازی این تشکیلات را ناممکن می سازد.

پیشروی و ژرفش و گسترش انقلاب متضمن آغاز بلاواسطه انقلاب اقتصادی به هدف بنای سوسیالیسم به عنوان فاز اول یا پایینی جامعه ی کمونیستی می باشد. بر پرچم این مرحله از انقلاب شعار از هرکس به اندازه توانایی اش، به هر کس به اندازه ی کارش، قرار دارد و خطوط برنامه ای کمونیستها متضمن تامین و تحقق و اجرای این شعار استراتژیک در این فاز از انقلاب کارگری می باشد.

فاز بالایی جامعه ی کمونیستی

فاز بالایی جامعه کمونیستی مستلزم انقلاب جهانی سوسیالیستی است. به این معنا که می بایستی بر بخشهای پیشرفته و تکامل یافته جامعه ی جهانی و نه احتمالا در کشورهای توسعه نیافته و فقیر، دولت کارگری ایجاد گردیده و در اقتصاد، سیاست و فرهنگ، در سطح جهانی دست بالا را داشته باشد. از همین رو، سازو کارهای امپریالیستی، اردوگاه ها و کمپهای قدرتمند دولتهای سرمایه داری و وابستگان و دنبالچه های آنان به طور عمده به زیر کشیده شده و نقش حاشیه ای در عرصه ی جهانی داشته باشند. به ویژه بخشهای اصلی و عمده ثروتهای بشری که محصول تاریخی دسترنج طبقات تحت استثمار و استعمار و راهزنیها و غارت گریهای جهان کهن است، در مقیاس جهانی، اجتماعی گردیده و از دایره ی تولید و مبادله ی کاپیتالیستی خارج گردیده باشند.

این موقعیت تازه و نو، امکانات و استعدادها و ظرفیتهای توده ها را با چنان گستره و ژرفی اعتلا می بخشد که وفور و انبوهی کالا و خدمات و همزمان با این فراوانی، سطح رفاه جامعه به درجه ی بالایی از کیفیت و کمیت نائل می گردد. اینها خطوط عمده ای از جامعه ای است که می تواند بر پرچم خود بنویسد: "از هر کس به اندازه توانایی اش، به هر کس به اندازه ی نیازش"

انقلاب سوسیالیستی به چه معناست؟

مضمون و معنای هر انقلابی به طور کلی، به تکالیف و وظایفی مربوط می گردد که توده های شرکت کننده در انقلاب، در جلوی خود گذارده اند و انجام آن را به امر مبارزاتی و قطعی و درنگ ناپذیر، تبدیل کرده اند. مجموعه ی مسائل و گره هایی که توده ها مبارزه خود را معطوف به حل و فصل انقلابی آن کرده اند. انقلاب به مجموعه ای از مطالبات برهم انباشته و حل نشده که مستقیما از شرایط حاکم ناشی شده، توجه دارد و مبارزه قطعی و جدال طبقاتی را در محور آنها به پیش می برد. جنبش انقلابی عموما این پیام را در خود دارد و مبارزات سراسری و یک پارچه و بی امان توده های کارگر و زحمتکش هم حاکی از این پیام است که حاکمیت موجود به عنوان مهمترین عامل این شرایط فلاکت بار، دیگر نمی تواند و مشروعیت ندارد که هم چنان بر راس کارها باشد و بایستی به عنوان دولت ضد مردمی، به هر طریق ممکن، از سر راه برداشته شود.

این یک طرح واره کلی از انقلاب است که در آن مقوله ها و عاملهای دخیل و موثر در این مقطع را مشاهد می کنیم. صف انقلاب و ضد انقلاب حول همین تکالیف، وظایف و مطالبات از یک سو، و نحوه حل آنها و بنابراین در اطراف برنامه ها و استراتژیهای که گروه بندیها، دسته جات و قشرها و طبقات اجتماعی به شکلهای گوناگون بیان می کنند، از سوی دیگر شکل می گیرند و در شروع و ادامه و پایان جنبش انقلابی بارها و بارها دستخوش تغییر و ناپایداری می شوند.

در انقلاب سوسیالیستی همین کارگرد و روند را آشکارتر و مستقیم تر مشاهده می کنیم. به این معنا که در این انقلاب، آلترناتیو حکومت و برنامه دولت کارگری توسط پرولتاریای متحد و متشکل، راهنمای عمل مبارزاتی، اعتراضی و انقلابی قرار گرفته و در شرایط انقلابی و اعتلای جنبش عمومی، این مضمون و چشم انداز، از سوی اکثریت جنبشهای توده ای و اجتماعی مورد پذیرش قرار می گیرد. پیروزی انقلاب سوسیالیستی، مضمون سیاسی انقلابی را معین و مشخص می کند که به استقرار حاکمیت انقلابی پرولتاریا انجامیده باشد. منظور از کلمه انقلابی تنها این نیست که حاکمیت به وسیله قوه قهریه و زور استیلا یافته است، بلکه مهم تر این معنا و مضمون را در بر دارد که حاکمیت بورژوازی و عمده دستگاه های سرکوب گر و بوروکراتیک و امنیتی آن توسط توده های انقلابی از هم پاشیده شده و به سرعت تشکیلات و سازمانهای انقلاب کارگری و توده ای اعم از دستگاه های نظامی و اداری و تولیدی جایگزین آن نهادها و سیستم ارتجاعی پیشین می گردد.

این یک پیروزی سیاسی است که طبقه کارگر را به میزانی که قدرت را به دست گرفته باشد - یعنی به میزانی که حاکمیت بورژوازی و سرمایه داری را از لحاظ سیاسی سرنگون ساخته باشد - برای آغاز برنامه ریزی سوسیالیستی اقتصاد جامعه، آماده می سازد. در واقع اگر انقلاب سوسیالیستی در جریان را بدون پیامدهای پیروزی یا شکست آن در نظر بگیریم، مجموعه ی رویدادها و جدالهای طبقاتی میان اردوگاه انقلاب و ضدانقلاب در حول منافع، اهداف، چشم انداز و نیز ابزارهایی که جهت تحقق این هدفها به کار گرفته می شوند، فاز اول انقلاب به حساب می آوریم. پیروزی انقلاب و حاکمیت دولت کارگری فاز بعدی انقلاب محسوب می گردد و آغاز رشته اقداماتی که به منظور بنای سوسیالیستی جامعه انجام می گیرد فاز سوم انقلاب می باشد. آنچه که

به عنوان دوران گذار به سوی جامعه کمونیستی به حساب می آید و تمام تجارب انقلابی طبقه کارگر جهانی را در سراسر قرن بیست به خود مشغول داشت، عمدتاً به موضوعات و مسائلی مربوط می گردد که همین بخش اخیر را مورد تاکید، چالش و کنکاش قرار می دهد. در عرصه پراتیک نیز آشکار است که این مسائل و موضوعات، مستقیماً از سیر درنگ ناپذیر، خشن، پیچیده و مرکب پیکار طبقاتی در عرصه های ملی و جهانی، ناشی گردیده است و جزاین هم نمی تواند باشد.

محتوای اقتصادی انقلاب پرولتری

همان طور که در پیش اشاره گردید تحقق انقلاب سوسیالیستی مستلزم آغاز یک رشته اقداماتی است که به عنوان مسائل پیش رو و تکالیف انقلاب محسوب می گردد و پاسخ عملی و حل و فصل آنها وظیفه و هدف بلاواسطه شرکت کنندگان در انقلاب می باشد. سرنگونی بورژوازی و جایگزین کردن دستگاه سیاسی تازه به صورت شوراهای کارگری و توده ای، به عنوان مهمترین و دسترسترین و کاراترین ابزار اعمال اراده ی توده ای در کلیه عرصه های تولیدی، توزیعی، آموزشی، دفاع و آمادگی نظامی در قبال توطئه های بورژوازی سرنگون شده و سرمایه داری جهانی، خلع ید اقتصادی از بزرگترین کارتلها، شرکتها و سرمایه دارانی که ثروتهای عمومی را در چنگ خود داشته اند، تامین و الزام کار همگانی و ایجاد شرایطی که کار نه به عنوان امری عذاب آور بلکه به صورت پروسه ای مداخله گر، خلاق و لذت بخش تبدیل گردد، فقط سیاهه ی محورهای اساسی این تکالیف و وظایف پیش رو می باشد. مضمون اصلی همه ی این اقدامات عبارت است از تامین امر خودگردانی و استقلال عاملان کار و رهایی آنان از هیرارشی و سیستم فرماندهی و فرمانبری که جزء لازم و لاینفک همه ی شیوه های پیشین تولیدی و از جمله شیوه کاپیتالیستی تولید بوده است، و لذا تعبیه و به کارگیری ده ها و ده ها مکانیزم و روشهایی که اصل خودرایی پرولتاریا را از ابتدا در برنامه خود داشته باشد و در مرحله ساختمان سوسیالیسم، یعنی تحقق محتوای اقتصادی انقلاب را بایستی در پیش گیرد. از همین رو پیگیری روند انقلابی و تسلسل امواج دوره ای انقلابی در سراپای جامعه کهن، انقلاب مداوم و پیگیر، صداها بار الزامی تر، حساس تر و اساسی تر از همه ی مراحل و لحظه های پیشین انکشاف انقلابی می باشد.

جایگاه ملی و جهانی طبقه کارگر

پرولتاریا در نظم کنونی سرمایه داری جهانی، از نقطه نظر مناسبات تولیدی در مقابل بورژوازی، از یک موقعیت و جایگاه یکسانی برخوردار است و به همین قرار به طور مضمونی و عینی، یک طبقه ی جهانی است. این مضمون و سرشت واحد طبقه ی کارگر که در مقیاس جهانی به درجات متفاوت از موقعیت فروست و تحت استثمار در برابر بورژوازی مسلط و هار و استثمارگر، برخوردار است، وظایف، تکالیف، چشم اندازها و آلترناتیو همسانی را در جلوی خود می بیند که عیناً و در همان راستا، از ویژگی سراسری و جهانی برخوردار است.

این پیش فرض از منظری دیگر و آنگاه که در زمینه ی کشورهای مختلف نگریسته شود، کارگران خود را در چارچوبه های ملی متنوع و ناهمسانی نسبت به سایر هم طبقه ایهایشان در دیگر کشورها مشاهد می کنند؛ و این مشاهده کاملاً واقعی و عینی است. در این حال و از این نقطه نظر همه ی آن ترمهای پیشین را در مصاف مستقیم و روزانه با بورژوازی به اصطلاح خودی تقلیل می دهد و یکسره کردن تکلیف خود را با سرمایه داران و دولت و حاکمیتی که دست به نقد با آن درگیر است، به عنوان اولین و مهمترین وظیفه و هدف خود قرار می دهد. از این روی کلیه اقدامات انقلابی و اعتراضی و مجموعه ی ظرفیتهای مبارزاتی خود را در این راه به کار می گیرد.

در "مانیفست کمونیست" که به عنوان یک اعلانیه سیاسی ایدئولوژیک به طور همه جانبه اما فشرده خطوط اصلی چشم انداز تاریخی، تکالیف پیش رو و سیر پیکار طبقاتی پرولتاریا علیه بورژوازی و نظام سرمایه داری، به شفافترین و صریحترین عبارات ترسیم گردیده، می خوانیم :

"هر چند درون مایه ی پیکار پرولتاریا با بورژوازی، ملی نیست، اما در آغاز از نظر شکل ملی است. بدیهی است که پرولتاریای هر کشور در وهله ی نخست باید کار را با بورژوازی خود به فرجام رساند" (مارکس، انگلس : مانیفست کمونیست، ۱۸۴۸)

سالها بعد و چند سالی پس از آن که اولین حکومت ناپایدار و موقتی کارگران پاریس، کمون، توسط بورژوازی به خاک و خون کشیده می شود و بیش از بیست هزار نفر از مبارزان تیرباران می گردند، باز هم همان مضمون و تکالیف دوگانه پرولتری، یعنی اقدام انقلابی طبقه کارگر برای براندازی بورژوازی "خودی" در گام اول و به عنوان پیش درآمد انقلاب سوسیالیستی در مقیاس جهانی، تاکید می گردد:

"بدیهی است که طبقه ی کارگر، به منظور مبارزه، باید قبل از هر چیز در کشور خود که جایگاه اصلی مبارزه ی اوست، به عنوان یک طبقه سازمان یابد. بنا به گفته ی مانیفست، از آن جایی که مبارزه این طبقه در شکل خود (و نه در مضمون آن) ملی است، سازماندهی طبقه ی کارگر نیز باید در سطحی ملی صورت پذیرد" (مارکس: نقد برنامه گوتا، ۱۸۷۰)

به طور عینی و واقعی در شرایط دنیای امروز، ما با دو روند متفاوت و واگرا در سیستم جهانی سرمایه داری در همه ی عرصه ها و پویهای اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و غیره مواجه هستیم که شرایط و بستر کار و سیر مبارزه طبقاتی را برای پرولتاریا و طبقات و اقشار فرودست و تحت انقیاد نظام سرمایه داری جهانی و به طور کلی جنبشهای دیگری که می توانند به طور عینی در کنار پرولتاریای کشور خود قرار گیرند و برای دموکراسی و سوسیالیسم مبارزه کنند، بسیار پیچیده و متراکم و مشکل نموده است.

روند و عینیت اول همان جهانی شدن شیوه تولید و مبادله ی کاپیتالیستی در سراسر جهان و حتی بسیاری از ده کوره های پرت ترین و دورافتاده ترین کشورها از قطبهای اصلی سرمایه داری می باشد. این که در جهان کنونی هنوز میلیونها نفر به صورت برده خرید و فروش می شوند، قبایل و شیوخ هنوز بر برخی از قسمتهای دنیا بر ثروتهای حوزه ی استحفاظی خود چنگ زده اند و به ارتجاعترین صورت حکمرانی می کنند، این که حقوق بورژوازی هنوز در بسیاری از کشورهای آفریقایی و آسیایی تحقق نیافته و از جامعه ی مدنی نشانه های اندکی در دست است، واقعیت دارد. فقط ما این حقیقت را هم اضافه می کنیم که وجود همه ی این نابسانانها، عقب ماندگیها و ارتجاع سیاسی و اجتماعی حاکم بر این بخشهای عقب مانده و بیرون افتاده از تاریخ جهانی مدنیت، خود محصول فرعی سیطره ی و دیکتاتوری پنهان و آشکار بورژوازی امپریالیستی در بزرگترین قطبهای صنعتی و تولیدی دنیای امروز است. روند و گرایش و واقعیت دومی که ما بر آن انگشت می گذاریم از همین شرایطی که در دل جهان سرمایه داری، از هم گسیختگی، بی سر و سامانی، پراکندگی و فروپاشی و شکاف را به صورت گروه بندیهای و دسته جات مذهبی، قومی، فرقه ای، و حتی ملی می بینیم ناشی می گردد و خود محصول این شرایط تاریخی منحنی و بحرانی است. در این فرایند در شرایطی که بخشی از دسترنج مردمان به صورت پولهای کثیف در اختیار باندهای جنگاور و پدیده ی مزدوری می شود، تراژدی امروز عرصه های ملی سیاست و اقتصاد را در کشورهای پیرامونی و توسعه نیافته، تکمیل می سازد. رشد نامتوازن جهان عبارت آبرومندانه ای بر این شرایط است که جغرافیای سیاسی و اقتصادی معینی را به ما گوشزد می کند و در همان حال از لحاظ تاکتیکی به آشکارترین صورت اعلان می نماید که مبارزه طبقاتی توده های کارگر و زحمتکش از پیچاپیچ و گردنه های بسیاری در چارچوبه های ملی و کشوری باید عبور کند و عملاً هم به طور عینی به همین کار مشغول است؛ تا بتواند رهایی خود را با رهایی سایر هم بدانش در دیگر کشورها- و از جمله در پیشرفته ترین کشورهای سرمایه داری - پیوند بزند و به وظایف خود در انقلاب سوسیالیستی در مقیاس جهانی، سروسامان دهد. هرگونه تاخیر و تعویق انقلابات کارگری و شروع فوری تولید و توزیع سوسیالیستی در مقیاس ملی و کشوری، با همان چشم اندازی که کوشش گردید محورها و فرایندهای اصلی این پروسه بیان گردد، و پیش گرفتن تاکتیک انتظار وقوع انقلاب جهانی - یعنی وقوع انقلاب سوسیالیستی به طور هم زمان در مقیاس جهانی - چیزی جز ذهن گرایی و التقاطی گری نیست و از لحاظ عملی و پراتیکی، در برخورد به وظایف مشخص انقلابی در یک جغرافیای سیاسی معین - در هر گوشه جهان که باشد - چیزی به غیر از پاسیفیسم را در بر ندارد. می توانیم بیشتر در این باره به بحث و گفتگو بپردازیم اما در لحظه کنونی کش دادن این بحث کمک چندانی به مبارزات جاری در ایران و هر کشور دیگری که پرولتاریای آن به نبرد با بورژوازی خودی پرداخته اند نمی رساند، و حتی در صورت غلبه این خط مشی، لطمات جدی بر تشکلهای درگیر و تاکتیک مبارزاتی آنان وارد می آورد.

یادداشت سیاسی

تمرکز اصلی بایست روی چه نکته ای متمرکز شود؟

در مورد پول گرفتن منصور اسانلو و تعدادی از عکس العملها

بهر روز ناصری ۲۰۱۴/۰۷/۱۶

با توجه به اینکه دفاع من از منصور اسانلو مربوط به دور اول برخوردهای شرکت واحد میشد و نه دورانیهای بعدی و بویژه وقتی که آقای امیر حسین جهانشاهی او را بعنوان نماینده یا سخنگوی کارگری موج سبز معرفی کرد، دیگر منصور اسانلو تغییر ریل خود را داده بود و متحدین خود را در میان نیروهای اصلاح طلب و مونارکیست پیدا کرده بود.

و با توجه به اینکه آقای اسانلو از یک سرمایه دار "خیرخواه" مبلغی کمک دریافت کرده است و این موضوع به بحث محافل و جمع وسیعی تبدیل شد، به ذکر نکاتی بعنوان برجسته کردن آنها اکتفا میکنم.

جریان پول دادن یا کمک به منصور اسانلو از تلویزیون اندیشه را که مربوط به چند ماه گذشته میشود، در اطلاعیه های فعالینی مختلف به تفسیر مورد بررسی قرار گرفته است. جریان آن مصاحبه ی تلویزیون اندیشه با آقای منصور اسانلو را همه فعالین و خوانندگان میدانند و اینجا قصد بازگویی جریان اتفاق افتاده را نداریم.

اما بعد از این جریان، کمیته هماهنگی و مجموعه ای از فعالین کارگری به اسانلو برخورد کرده و این نوع پول گرفتن آقای منصور اسانلو را تقبیح و او را مورد سرزنش قرار دادند که چرا تن به چنین ذلالتی داده است و از صفوف جنبش کارگری خارج شده است.

برای نمونه، کمیته هماهنگی طی اطلاعیه ای نسبتاً مفصل در اواخر اطلاعیه می نویسد:

"... آقای اسانلو و برنامه سازان وی ظاهراً عزم خود را جزم کرده اند که با دلارها، تومانها و امکاناتی که از مراکز، نهادها و مجامع سرمایه داری جهانی و عوامل وابسته و سلطنت طلب آن دریافت می کنند، رادیکالیسم جنبش کارگری ایران و سلامت آن را مورد تخطئه و تعرض قرار دهند و به بیراهه و فساد بکشانند. اما او و برنامه ریزان وی باید بدانند که جنبش کارگری ایران و فعالان آن آنقدر جدی، آگاه و هشیار هستند که نگذارند چنین سناریویی پا بگیرد و به مرحله اجرا گذاشته شود. آنها خود شاهد بوده اند که "مرکز همبستگی آمریکایی" ("سولیداریتی سنتر") با همه ی امکانات و ابزارها و ابادی خدومی که در اختیار داشت نتوانست این جنبش را از مسیر انقلابی و رادیکال خود منحرف نموده به بیراهه ببرد. اگر آن نهاد کارکشته و قدرتمند ("مرکز همبستگی آمریکایی") نتوانست موفق به این کار شود، حتماً کوتوله هایی مثل جناب اسانلو و پشتیبانان و برنامه سازان او هم نمی توانند به چنین اهدافی دست یابند و جنبش کارگری ایران را به کجراهه و اضمحلال بکشانند..."

تمایل دارم با توجه به نقل قول فوق چند نکته را اشاره کنم:

اول: "... رادیکالیسم جنبش کارگری ایران و سلامت آن را مورد تخطئه و تعرض قرار دهند و به بیراهه و فساد بکشانند..." جنبش کارگری ایران برای ابد واکسینه نشده تا رادیکالیسم اش را حفظ کند. خطر اصلی این نیست که منصور اسانلو پول یا کمک مالی از فلان سرمایه دار گرفته است، بلکه خطر اصلی اینست که طبقه کارگر ایران فاقد تشکل طبقاتی و سراسری خویش است. خطر اصلی اینست که با توجه به انواع فلاکتهایی که دولت اسلامی و سرمایه داران مسببان اصلی آنهاست، فعالین کارگری آگاه هنوز هیچ برنامه ای برای حرکت بسوی تشکیل تشکل سراسری و دامن زدن به نهضت تشکل سازی در محیطهای کاری ندارند.

حفظ رادیکالیسم جنبش کارگری ایران در میان یا دراز مدت وابسته به وجود تشکل سراسری کارگران است. اگر طبقه کارگر ایران صاحب تشکل سراسری خویش گردد، بله، رادیکالیسم جنبش کارگری هم ادامه خواهد یافت، در غیر اینصورت گرایشات رفرمیستی و اصلاح طلب درون و برون رژیم در جنبش کارگری دست بالا پیدا خواهند کرد. مسئله واضح است. تغییر در سطح ماکرو یا کلان، بصورت انفرادی ممکن نیست. تغییر در سطح کلان، سازمان کلان با برنامه در همان سطح هم میخواهد...

یا در ادامه این پاراگراف میخوانیم:

دوم: "... آنها خود شاهد بوده اند که "مرکز همبستگی آمریکایی" ("سولیداریتی سنتر") با همه ی امکانات و ابزارها و ایادی خدمی که در اختیار داشت نتوانست این جنبش را از مسیر انقلابی و رادیکال خود منحرف نموده به بیراهه ببرد. اگر آن نهاد کارکشته و قدرتمند ("مرکز همبستگی آمریکایی") نتوانست موفق به این کار شود، حتماً کوتوله هایی مثل جناب اسانلو و پشتیبانان و برنامه سازان او هم نمی توانند به چنین اهدافی دست یابند و جنبش کارگری ایران را به کجراهه و اضمحلال بکشانند. . . "

این نوع ارزیابی کردنها، به معنی دست کم گرفتن نقش اسانلو است که در جای خود نادرست است. نباید منصور اسانلو را دست کم گرفت.

در شرایط فقر، بیکاری، گرانی و از اینها هم بدتر پراکندگی و بی تشکیلی، خیلی مسائل بظاهر غیرممکن، ممکن میشود. این را تاریخ میگوید.

در شرایط بحران و بیکاری و گرانی و بی تشکیلی و... حتی رشد فاشیسم هم امکان پذیر است. گرایشات ضد کارگری در چنین شرایطی رشد کرده و نیرو میگیرند.

فعالیت آگاهگرانه و حرکت آگاهانه بسوی برنامه داشتن برای دامن زدن به نهضت ایجاد تشکلهای کارگری و سپس تشکل سراسری که دفاع از منافع طبقاتی و سراسری کارگران را آگاهانه و سازمانیافته پیش ببرد، بی نهایت مهم است.

تاریخ کشورهای سکاندیناوی بعد از جنگ جهانی دوم، که دولتهای رفاه در این سه کشور نروژ، سوئد و دانمارک نشان میدهد که سوسیال دموکراسی هر چند موفق شد تا در زمینه های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی رفهمهایی داشته باشند و سطح زندگی مردم و کارگران این کشورها را نسبتاً بالا ببرند، اما همزمان (بعنوان بار منفی) موفق گردیدند که اولاً فردگرایی مفرطی بوجود آورد که هر کس به منافع فردی خویش می اندیشید و دوم اینکه مردم این جوامع را عمدتاً غیر سیاسی کردند، تا جاییکه عرصه سیاسی را به سیاستمداران احزاب در پارلمانها و کمونها واگذاشتند.

خوب رفقای گرامی، چرا شبیه چنین تاریخی در ایران نمیتواند به اجراء درآید؟ بویژه اینکه بورژوازی در انتقال تجارب بسا زرنکتر و عاقل تر از ما کمونیستها و فعالین کارگری عمل میکند.

به دلایل زیادی من اکثر برخوردهای انجام شده به اسانلو را واکنشهای احساسی و اخلاقی میدانم. مثلاً سر تیتز همین اطلاعیه کمیته هماهنگی در مورد اسانلو اینست که: " آقای اسانلو! دست از سر جنبش کارگری ایران بردارید!!" من نمیدانم که چرا بایست آقای اسانلو دست از سر جنبش کارگری بردارد؟ مگر انجام فعالیتهای گوناگون در عرصه های مختلف بر اساس توصیه ها و پند و اندرزها به واقع می پیوندند؟ یا اینکه هر فعالیت حتی مشخص را به نیازها و تقابل کار و سرمایه و... ربط پیدا میکند؟ ...

یا مثلاً فعال کارگری رضا رخشان هم در آخر سخنی با اسانلو می نویسد: "... در هر صورت آقای اسانلو "اولاً واست خوشحالم از اینکه حداقل هم سیتیزن آمریکا شده ای و هم پولدار. برو واسه خودت توی لاس وگاس حال کن. البته ما نمیدانیم که لاس وگاس چه شکلیه. فقط اسمشو شنیدیم. خوش باش. ما بخیل نیستیم. فقط خواهشا دست از سر ما کارگران بردار. بخدا اگه ازین ببعد اعلام کنی که من دیگر، کاری به کار کارگران ایران ندارم، من یکی مخلصتم هم هستم."

خوب طبیعی است که چنین بیاناتی نشان از ضعف دارد و نه تقابل طبقاتی. مسئله پول همیشه حساس بوده است. اما بین (بگویم کمک مالی) بلاعوض و بی قید و شرط با دادن کمک مالی با قید و شرط فرق هست. من اینجا قصد ندارم که در باره آن پولی که آقای اسانلو گرفته بود کنکاش و تحلیل کنم زیرا به هیچ رو وقت آنرا ندارم، اما در بین احزاب سیاسی این مسئله طبیعی و جا افتاده است که دست رد به کمکهای بی قید و شرط و بلاعوض نزنند. از لحاظ روش شناسی یا متدلوژیک چه فرقی وجود دارد بین اینکه یک حزب سیاسی کمک بی قید و شرط سیاسی بگیرد و اینکه یک تشکل کارگری هم به همین روال کمک مالی بی قید و شرط را بپذیرد؟

با همه این احوالات تاکید صد باره ی این نکته لازم است که رو به فعالین کارگری گفت راه چاره تقابل در چنین مواردی و برآورده شدن و کسب هرگونه خواست و مطالبه ای در گرو وجود تشکل کارگری است. تشکل کارگری سراسری وجود داشته باشد، شانس پیروزی در مبارزات خیلی بیشتر از این شرایط موجود است.

مبارزه پیروزمند در گرو اتحاد و تشکل سراسری و اجتماعی کارگران است!

زنده باد نهضت تشکل سازی در محیطهای کاری و سپس اقدام تشکل سراسری کارگران!

شعارهای این شماره

کارگران ایران متحد شوید

از حق ملل در تعیین سرنوشت خود دفاع کنیم

از استقلال کردستان عراق
دفاع کنیم

نان
مسکن
آزادی

تغییرات اجتماعی در
سطح کلان، مستلزم
وجود تشکلهای
کارگری در سطح
کلان اجتماعی و
سراسری است